

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

راجع به کیفیت اتیان به عمره روایاتی را عرض کردیم. روایات مختلف است، از امام صادق، از موسی بن جعفر که روایت علی بن ابی حمزه است و روایات دیگر از امام باقر که البته این روایتش فرق می‌کند، بعد از امام رضا است که حضرت از بزنی نقل می‌کند و در تمام این‌ها دارد که **فِي كُلِّ شَهْرٍ عُمْرَةٌ يَا لِكُلِّ شَهْرٍ عُمْرَةٌ**¹.

در این **لِكُلِّ شَهْرٍ عُمْرَةٌ** یک مقداری دلالتش بر مفادش بهتر است. از مجموع روایاتی که عرض شد، این به دست آمد؛ که در غیر از روایت علی بن ابی حمزه، - فقط همین یکی است، در سایر موارد من پیدا نکردم، غیر از این هم از روایات ندیدم - تمام روایاتی که در مورد عمره مفرد آمده، همه آن‌ها دالّ بر این است **فِي كُلِّ شَهْرٍ عُمْرَةٌ يَا لِكُلِّ شَهْرٍ عُمْرَةٌ**. مثل روایت عبد الرحمان بن حجاج از امام صادق علیه السلام که حضرت می‌فرمایند: **فِي كِتَابِ عَلِيٍّ فِي كُلِّ شَهْرٍ عُمْرَةٌ**².

یا روایت یونس بن یعقوب **إِنَّ عَلِيًّا كَانَ يَقُولُ: فِي كُلِّ شَهْرٍ عُمْرَةٌ**³.

خب ببینید هیچ کدام این‌ها در او عشرة ایام نیست. بعد روایتی دیگر است، روایت معاویه بن

1 وسائل الشیعه، ج 14، ص 307.

2 وسائل الشیعه، ج 14، ص 307، باب 6، حدیث 1.

3 وسائل الشیعه، ج 14، ص 308، باب 6، حدیث 2.

عمارہ از امام صادق علیہ السلام باز حضرت می‌فرمایند کہ: **كَانَ عَلِيٌّ يَقُولُ: لِكُلِّ شَهْرٍ عُمْرَةٌ**¹.
یونس بن یعقوب باز از امام صادق علیہ السلام **كَانَ عَلِيٌّ يَقُولُ: لِكُلِّ شَهْرٍ عُمْرَةٌ**².

و روایت دیگر از اسحاق بن عمار از امام صادق **السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا يُعْتَمَرُ لِكُلِّ شَهْرٍ عُمْرَةٌ**³.

روایت دیگر روایت بزنتی است از امام رضا علیہ السلام باز حضرت می‌فرماید: **لِكُلِّ شَهْرٍ عُمْرَةٌ**⁴.

خب این یک دسته از روایات کہ داریم لکل شهر عمره، یک روایت است فقط کہ آن روایت، روایت علی بن ابی حمزه است از موسی بن جعفر است کہ **لِكُلِّ شَهْرٍ عُمْرَةٌ قَالَ قُلْتُ أَيْ كُونُ أَقَلَّ مِنْ ذَلِكَ قَالَ: لِكُلِّ عَشْرَةِ أَيَّامٍ عُمْرَةٌ**⁵.

خب حالا می‌خواهیم وارد فن فقه الحدیث بشویم کہ این مسأله فهم تاریخی حدیث در زمان ائمه علیهم السلام و برداشت مخاطب و القاء کلام به چه کیفیت بوده!

اینجا مشخص می‌شود، از زمان امیرالمؤمنین این قضیه همین‌طور بوده، چون کہ امام صادق می‌فرمایند: **كَانَ عَلِيٌّ يَقُولُ**، پس معلوم می‌شود کہ از زمان امیرالمؤمنین مسأله به این کیفیت بوده است کہ افراد راجع به عمره از حضرت سؤال می‌کردند حضرت می‌فرماید: **لِكُلِّ شَهْرٍ عُمْرَةٌ**،

1 همان مصدر ، حدیث 4.

2 همان مصدر ، حدیث 5.

3 همان مصدر ، حدیث 8 .

4 همان مصدر ، حدیث 11.

5 وسائل الشیعه ، ج 14، ص 308، باب 6 ، حدیث 9.

یا فی کل شهر عمرة، درست شد؟ و همین‌طور تا خود زمان امام باقر و امام صادق. باز داریم که فی کل شهر عمرة یا لکل شهر عمرة، چون این روایات مربوط می‌شود به زمان امام صادق و بالاتر، به زمان موسی بن جعفر هم که می‌رسد باز موسی بن جعفر می‌فرمایند: فی کل شهر عمرة، آن شخص همان علی بن ابو حمزه کذایی که بعد از موسی بن جعفر دیگر منحرف شد و در امامت امام رضا توقف کرد، این خودش سؤال می‌کند از موسی بن جعفر که کمتر نمی‌شود انجام داد؟ حضرت می‌فرماید: که دیگر ده روز کمتر نباشد، باز زمان امام رضا شما می‌بینید؛ روایت بزنتی از حضرت ده روز در او نیست، باز حضرت می‌فرمایند: لکل شهر عمرة درست شد؟، خیلی خب این یک مسأله است.

پس معلوم می‌شود در این‌جا فقط یک روایت است که ده روز دارد، آن هم با توجه به کلام خود علی بن ابی حمزه راوی، و اگر بپذیریم که آن‌چه را که تا زمان موسی بن جعفر نقل کرده مورد اعتماد است، اگرچه بعضی این مقدار را هم قبول نکردند، ولی خب آن روایاتی که تا زمان موسی بن جعفر علیه نقل کرده درست است، اما بعد از زمان موسی بن جعفر مطالبی را که نقل کرده دیگر مورد اعتماد نیست، چون بعدش آدم پرسوخته حقه‌بازی درآمد، خیلی آدم عوضی درآمد!

حالا این روایت را در چه زمانی نقل کرده؟ این مسأله است، که آیا این روایتی که نقل کرده

در زمان موسی بن جعفر بوده یا این که در آن زمان پدرسوختگی و حقه‌بازی و کلک. خدا عاقبت آدم را بخیر کند! این‌هایی که بعداً به سرشان می‌زند از اوّل معلوم نیست که بد بودند، ولی بعداً به واسطه مرور زمان و گرفتاری در شهوات، کثرات، دنیا، ریاسات، این قضیه این‌طور و به این کیفیت است.

انسان آن چنان تغییر پیدا می‌کند که اصلاً خودش هم نمی‌فهمد که چطور تغییر پیدا می‌کند، چطور دارد ایمان از او خارج می‌شود، نمی‌فهمد!!

یک مثال شب‌های ماه رمضان می‌زدم، و اتفاقاً مثال بدی هم نبود، این ناخن را شما ببینید، این ناخن هر لحظه دارد از دست شما بیرون می‌آید، الآن ناخنتان را می‌گیرید فردا نگاه کنید می‌بینید یک ذره این سفیدی آمده بیرون، پس فردا یک ذره، یک هفته دیگر که می‌گذرد می‌بینید که یک میل و دو میل این ناخن رشد کرده، این ناخن از سرش خلق نشده، از آن ته درمی‌آید دیگر، یعنی از آن ته و ریشه درست می‌شود و با درست شدنش این فشار می‌دهد و این ناخن جلو می‌آید.

در حال عادی است هیچ اصلاً نمی‌فهمید چطوری ناخنتان جلو می‌آید؟ اصلاً نمی‌فهمید، اصلاً دارد گوشت را رد می‌کند. این ناخن وقتی کنده بشود داد و فریاد آدم هوا می‌رود، این اصلاً گوشت و همه و این‌ها را چه کار می‌کند؟! دیدید بعضی وقت‌ها ناخن کنده می‌شود چه به سر آدم می‌آید، این هر لحظه دارد این گوشت را رد می‌کند بدون این که اصلاً شما بفهمید، حتی اگر

یک چیزی جلوی این بگذارید که حرکت نکند می‌بینید این آسیب دید، دردتان آمد! اصلاً متوجه نمی‌شوید که این ناخن دارد از انگشت شما خارج می‌شود، هیچ متوجه نمی‌شوید.

دین از انسان این‌جوری بیرون می‌آید!! اصلاً نمی‌فهمید که این حال و هوایی که قبلاً بوده، چهار ماه گذشته، الآن این حال و هوا چطور کم شده! اگر آدم بفهمد خب یک چیزش می‌شود، متوجه می‌شود دیگر، قضیه را متوجه می‌شود، ولی این‌طور خارج می‌شود، این‌طور مسائل می‌آید بیرون، این‌طور ارتباطات، سلام و صلوات‌ها، بیا و بلند شدن‌ها، تعریف و تمجیدها، اکرام‌ها، احترام‌ها، و امثال ذلک، خیلی مرد می‌خواهد، خیلی،!! یک مرد می‌خواهد چطور حواسش جمع باشد، چطور گوش به زنگ باشد، و فقط باید به خدا پناه ببرد که این مسائل دامنش را نگیرد، این قضایا دامنش را نگیرد.

بعضی‌ها هم نه، سرعت دارند، این دیگر ناخن نیست و این دیگر حرکتش تندتر است و خیلی سریع این‌ها به مقصود می‌رسند! همان مقصود؛ دربست در اختیار شیطان بودن، خیلی سریع، هر چه امر بفرمایید ما اطاعت می‌کنیم! این‌جاست که مرحوم آقا رضوان الله علیه می‌فرمودند: کسی که متصل نباشد به مقام ولایت امکان ندارد این راه به بی‌راهه نبرد¹. همچنین شیطان می‌آید با فوت‌وفن‌هایی که بلد است، با درس‌هایی که خوانده که ما آن درس‌ها را

¹ امام شناسی ج 2، ص 135.

نخواندیم، آن درس‌هایی که او خوانده آن‌ها خیلی عالی است، فقط یکی می‌خواهد رو دست او بزند که درس‌هایش را خوانده باشد، درس‌های او را، او می‌تواند روی دست شیطان بزند، إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ (الحجر، 40)، آن‌ها هستند و درس‌هایش را خواندند، و دست‌هایش را خواندند، دست‌هایش را خواندند!

خب دیگر برویم سر بحث‌مان خیلی فاصله نگیریم که صلاح نیست بیش از این پا از حدّ خود فراتر بگذاریم.

ببینید این علی بن ابی حمزه اگر قرار بر این باشد که این روایات و عبارتی را که نقل کرده بعد از زمان انحرافش باشد، در بعد از زمان موسی بن جعفر نقل کرده باشد که اصلاً قابل اعتماد نیست، پس این یک نکته است که ما باید ببینیم این روایت کی نقل شده‌است که این مسأله مشخص نیست. چون تاریخ نقل روایت را ذکر نمی‌کنند الاّ شدّ و ندر در بعضی از موارد، فرض کنید در امالی و امثال ذلک نقل بکنند که در چه تاریخی این‌ها را شیخ إملا کرده، امّا به‌طور معمول عبارتی که ابی بصیر برای زراره نقل می‌کند خب این یک محدوده زمانی دارد امّا بدقت مشخص نیست.

پس بنابراین روایت علی بن ابی حمزه از نقطه نظر مقاومت نسبت به سایر روایاتی که تعدادش به هفت و هشت مورد می‌رسد قابل عرضه نخواهد بود، چون معلوم نیست که این در چه وقتی این حرف را زده و آیا در زمان انتصابش و تشیع و اتباعش این مطلب را گفته یا

در زمان انحرافش این روایت را نقل کرده.

حالا ما بنا بر صحت می‌گذاریم که این اصلاً در زمان موسی بن جعفر بوده، چون از موسی بن جعفر نقل می‌کند دیگر، در زمان موسی بن جعفر این را شنیده و بعد هم در همان زمان نقل کرده است.

از این همه روایات فقط یک روایت داریم، آن هم از یک همچنین آدمی نیم‌بند، در این حد وثاقت، که این روایت در او هست که اقلّ می‌شود، هیچ کدام از ائمه نیامدند نسبت به کمتر از یک ماه حکم به جواز عمره مکرره در یک شهر واحد بکنند، عمره مفرده!

خب معنایش چیست؟ معنایش این است که تشریحی که برای عمره خداوند فرموده است بیش از یک عمره در ماه نیست، چطور این‌که در آنجا اصلاً تصریح است، السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا يُعْتَمَرُ لِكُلِّ شَهْرٍ عُمْرَةٌ، این‌که اصلاً صراحت به این مسأله دارد.

خب این مطلب که لكل شهر عمره یا فی كل شهر عمره از این به دست می‌آید که آن تشریحی که خداوند برای عمره در هر ماه فرموده است آن تشریح فقط یک مرتبه است، نه بیشتر وگرنه خب ائمه بیان می‌کردند که بیش از این اشکال ندارد، جایز است، خوب است، مستحب است، ایراد ندارد، این یک مطلب.

اگر کسی ایراد کند - این مطلب در لسان فقها است - که تشریح، بعضی‌ها گفتند تشریح ممکن است به عمره مفرده واحده باشد در هر ماه، ولی این دلالت در مقام ثبوت است و این منافاتی با

غیر این عمره ندارد، ممکن است فرض کنید که مثبتین باشد، یعنی فرض کنید که در مقام اطلاق و تقیید، که آنجا دو حکم باشد، یک حکم، حکم مطلق است، یک حکم، حکم مقید است و هر کدام مثبتین هستند، نه این که آن مقید بیاید مطلق را تقیید بزند، بلکه این در مقام خودش، آن هم در مقام خودش، اشکالی هم ندارد که دو حکم جدا باشند، مثل *إِعْتَقُ رَقَبَةً* یا *إِعْتَقُ رَقَبَةً* مؤمنه، ممکن است هر دو جایز باشد منتهی حالا استحباب در رقبه مؤمنه آكد باشد، چه اشکالی دارد؟

لذا در باب کفارات رقبه غیر مؤمنه هم ایراد ندارد آن هم در مقام *إِعْتَقُ رَقَبَةً* قابل تأدیه است، بنابراین، این دو حکم و دو دلیل هر دو می‌شوند مثبت، هیچ کدام نافی دیگری نیست. یعنی دلیل مقید، مقید مطلق نیست، مقید مثبت است، مثبت تکلیف خودش است، آن مطلق هم مثبت تکلیف خودش است، البته در رقبه مؤمنه این استحبابش آكد است و آن از نظر تأدیه آكد است، ممکن است در این جا این گفته بشود که بله تشریح برای آن عمره در هر شهری یک مرتبه است ولی منافات ندارد با ادله کلی که آن ادله کلی، ادله عامه که دلالت بر استحباب *كُلِّ نُسْكِ* یا *نُسْكِ* یا فرض کنید که عبادت یا فرض کنید فی *كُلِّ* امر مقرب، *كُلِّ* امر که موجب ابتهال و توجه مکلف می‌شود، این از این نقطه نظر منافات ندارد.

پس انسان از باب تشریح آن عمره مفرده را انجام می‌دهد بعد هم می‌رود ده تا عمره دیگر را هم انجام می‌دهد و آن‌ها از باب چیست؟ از باب که هر عبادتی مقرب است، از باب نفس مقربیت.

از این نقطه نظر نسبت به این مطلب اشکال شده، دلیل اشکال بر این قضیه این است که ما در جایی می‌توانیم، دلیل این مسأله را بپذیریم، که در نقطه نظر دلالت دلیل در ادله دیگر، اثری نسبت به مقربیت و نسبت به استحباب اصل هر عمره باشد، یعنی در یک مقام، دلیل این داریم که لکل شهر عمرة و از آن طرف هم يستحب كل عمرة لله، تقرب الى الله بالعمرة، ان استطعت ...، که آن لکل شهر عمرة این دلالت بر استحباب یا حتی وجوب عمره برای ورود در حرم دارد، ولی آن استحباب کلی برای عمره دلالت بر شخص مقیم در مکه دارد، کسی که بخواهد ده تا انجام بدهد یا برود و بیاید و این‌ها، توجه می‌فرمایید؟ که آن قضیه تشریح لکل شهر عمرة، این فقط ناظر بر کسی است که در یک ماه از مکه خارج بشود، از مکه که خارج می‌شود می‌خواهد وارد مکه شود، چطوری که امام فرمودند که: یدخل مُحْرِمًا و یخرج مُحِلًّا، به این کیفیت، ولی در جایی ما روایت عامه در این‌جا نداریم که دلالت بر استحباب یا حتی دلالت بر ورود بکند، تا آنجایی که من گشتم پیدا نکردم، حالا رفا می‌خواهند راجع به این قضیه بگردند، باز ما هم می‌گردیم، من وسائل و این‌ها را هم گشتم اصلاً روایتی در این زمینه نبوده، روایات فقط منحصر به همین مسائل بوده. درست شد؟

ما موردی نداریم که امام علیه السلام بفرماید که هر وقت داخل در مکه شدی یک عمره انجام بده! هر وقت در یک ماه وارد مکه شدی عمره انجام بده داریم، اما نه این‌که دو روز رفتی بیرون

دوباره برگشتی در مکه دوباره یک عمره انجام
بده، هفته دیگر رفتی دوباره برگشتی...! این یک
همچنین مسأله‌ای نیست. پس بنابراین این مطلب
آقایان که می‌فرمایند که اصل روایات دال بر
اصل تشریح در عمره برای شهر است و منافات
با تکرار ندارد نسبت به استحباب خود عمره، این
مطلب قابل خدشه است، این قابل قبول نیست.

در صورتی این مطلب قابل ذکر بود، که ادله
دیگری در خارج از این حیطة القاء تکلیف به
عمره، دال بر اصل استحباب عمره بایّ نحو کان
ما استکثر را داشته باشیم، درحالی که نداریم.
این یک مطلب.

مطلب دیگر اینکه ما می‌بینیم که اصلاً به
طور کلی خود ائمه در مقام استحباب آمدند مراتب
قرار دادند، گفتند اگر می‌خواهی عمره انجام
بدهی در ماه رجب انجام بده، یعنی یک روایت
در این جا هست در بحث رجب، که می‌فرماید که
عن زراره عن علی جعفر که در این روایت امام
باقر علیه السلام است می‌فرمایند: **أَنَّهُ قَالَ لَهُ مَا
أَفْضَلُ مَا حَجَّ النَّاسُ قَالَ عُمْرَةٌ فِي رَجَبٍ وَ حَجَّةٌ
مُفْرَدَةٌ فِي عَامِهَا**¹.

عمره در رجب و یک حج در وقت خودش که
حضرت در این جا می‌فرمایند، باز زراره نقل
می‌کند **وَ أَفْضَلُ الْعُمْرَةِ عُمْرَةٌ رَجَبٌ**² که عمره
رجب را تأیید می‌کنند، باز روایت دیگری داریم
البته از امام صادق که روایت معاویه بن عمار
است **أَنَّهُ سُئِلَ أَيُّ الْعُمْرَةِ أَفْضَلُ عُمْرَةٌ فِي رَجَبٍ**

¹ وسائل الشیعه، ج 14، ص 301، باب 3، حدیث 1.

² همان مصدر، حدیث 2.

أَوْ عُمْرَةً فِي شَهْرِ رَمَضَانَ، فَقَالَ لَا بَلْ عُمْرَةٌ فِي رَجَبٍ أَفْضَلُ¹.

ما می بینیم در این جا خود ائمه نسبت به مراتب
افضلیت عمره بیان دارند، سؤال می کند چه
عمره ای بهتر است، عمره رجب بهتر است یا
عمره رمضان بهتر است؟ حضرت می فرمایند:
نه عمره رجب. پس در عین این که عمره رجب
افضل است عمره رمضان هم جای خودش هست.
عمره شعبان هم جای خودش هست، یعنی امام
نمی گویند که عمره رجب هست و دیگر نه، ما
عمره شعبان و رمضان نداریم، حضرت
می فرمایند عمره شعبان داریم، رمضان داریم،
ولی اگر می خواهی یک عمره انجام بدهی برو
عمره رجب را انجام بده، حالا که می خواهی
بیایی مکه و عمره انجام بدهی به جای این که ماه
ذی القعدة و به جای اینکه ماه ربیع و صفر و
این ها بیایی، اگر می توانی سفرت را بینداز در
رجب و بیا عمره رجبیه انجام بده که این ثوابش
ثواب حج است، اصلاً داریم عمره رجبیه ثواب
حج دارد!² درست شد؟

در ماه رجب نمی توانی انجام بدهی، در ماه
رمضان بیا انجام بده، در ماه ربیع الاول بیا انجام
بده، آن دیگر بسته به کسی است که می تواند. پس
معلوم می شود که ائمه در مقام مراتب فضل و
مراتب استحباب در باب عمره بیان داشتند، دلیل
داشتند، حالا صحبت ما این است شما که می گویند
که در این جا امام علیه السلام صرفاً در مقام

¹ همان مصدر، حدیث 3.

² همان مصدر، ص 303، حدیث 16.

تشریح عمره است و آن استحباب عمره به طور کلی در جای خود است. چرا یک روایت نداریم؛ امام بفرماید که لکل شهر عمره و إن استطعت أن تعتمر ثانياً فَعْتَمِرْ! چرا نداریم؟ هفت و هشت تا روایت ائمه داریم، از امیرالمؤمنین این همه داریم، از امام، از بزنطی، از امام رضا، از موسی بن جعفر، از امام صادق، این همه روایات افراد مختلف، این‌ها همه نقل کردند که روایت، روایتِ مستفیضه است، حالا متواتر نیست بالاخره روایت مستفیضه است و روایت واحد نیست، این همه روایات مستفیضه داریم، در یک موردش امام نگفتند که تشریح عمره مفرده، لکل شهر است، اما اگر می‌توانی دو بار هم می‌توانی انجام بدهی در حالی‌که، نود درصد افرادی که این‌ها وارد مکه می‌شوند اقلأً ده روز را در مکه می‌مانند، نمی‌مانند؟ این افرادی که وارد مکه می‌شدند همه که مثل ما جمهوری اسلامی نیستند که پنج روز بروند و بیایند و بروند در مدینه و بیایند بیرون! نه افراد می‌رفتند یک ماه مکه می‌ماندند، بیست روز مکه می‌ماندند، پانزده روز مکه می‌ماندند، یک ماه می‌ماندند.

مرحوم پدر ما سفر مکه که انجام دادند اوّل و آخرش دو ماه طول کشید که با چند نفر رفته بودند و بعد از آن چیز که من آن موقع سنم حدود دو سال، دو سال و نیم بود، توجه می‌کنید؟ آن موقع مردم می‌رفتند دو ماه مکه می‌ماندند، بیشتر می‌ماندند، با رفت و برگشت شش ماه طول می‌کشید، الآن مردم می‌روند دو روز مکه می‌روند و دو روز مدینه می‌مانند و می‌گویند آن

هم زیاد است، نصفش زیاد است.

در جایی که، قطعاً نود درصد افراد [بیش از ده روز] در مکه می‌مانند بعد از ده روز از عمره می‌توانند عمره ثانیه را از مسجد تنعیم انجام بدهند، یک روایت نداریم که امام بگوید بعد از ده روز برو انجام بده! اگر در این جا، این مطلب صحیح بود امام علیه السلام می‌فرمود که: تشریح در هر ماهی یک عمره است، و اگر وارد مکه بشوی به نحو وجوب باید یک عمره انجام بدهی، بعد هم اگر ده روز ماندی برو عمره بعدی را انجام بده.

چرا حضرت در مقام بیان آن هم به صورت روایت مستفیضه، یک مورد ندارد، ائمه ندارند که شما می‌توانید و مستحب است در ماه بیش از یک عمره انجام بدهید، این دلیل بر این است که تشریح عمره در ماه فقط منحصرأً یک مرتبه بوده و غیر از آن نبوده است و بیش از آن مورد رضای شارع نیست.

خب شما نگاه کنید از زمان امیرالمؤمنین لکل شهر عمرة، فی کل شهر عمرة، امام رضا: فی کل شهر عمرة، لکل شهر عمرة، امام موسی بن جعفر: لکل شهر عمرة، امام صادق: فی کل شهر عمرة، یک روایت نداریم بگوید که ده روز، کل عشرة ایام عمرة، پس بنابراین در این جا وقتی که ما نگاه می‌کنیم از مجموع این روایات یک روایت است آن هم روایت علی بن ابی حمزه است که وقتی از حضرت سؤال می‌کند که؛ کمتر از یک ماه نمی‌شود؟ حضرت می‌فرمایند: لکل عشرة ایام عمرة، پس معلوم است که عمره عشرة

ایام اصلاً منظور شارع نیست، قطعاً عشرة ایام نیست.

حالا در این جا شارع ارفاقاً آمده از باب حسن فاعلی نه از باب حسن فعلی این را فرموده، در این گونه موارد فقط و فقط توجیه برمی گردد به حسن فاعلی نه به حسن فعلی، که بله حالا دلش می خواهد، شارع دل او را نمی شکند، که حالا آمده و می خواهد انجام بدهد، التماس دعا به او گفتند و سفارش کردند و ما را هم دعا کن و به جای ما هم یک عمره انجام بده.

حالا که تا این جا آمدیم، برویم یک عمره هم از طرف پدر و مادرمان انجام بدهیم، یک عمره هم از طرف ذوی الحقوق و امثال ذلک انجام بدهیم دلش نمی آید برود، این حالت اشتیاق را در این جا شارع آمده به او احترام کرده، اصل قضیه این نیست که شارع خودش مشوق باشد، در تشویق شارع همین لکل شهر عمرة است، می بینیم شارع این را در این جا تشویق و تثبیت کرده، فی کل شهر را شارع آمده بیان کرده، درست شد؟

پس بنابر این وقتی که این قضیه مشخص بشود ما می بینیم که روایاتی که دلالت بر لکل شهر، در هر شهری یک عمرة، می کند، آن روایات بلا معارض است، روایت معارض فقط یک روایت است که آن هم روایت علی بن ابی حمزه است، آن هم عرض کردم اگر ما بخواهیم حمل به صحت بکنیم، وگرنه اصلاً روایت می شود مرده و مشکوک که بین زمان انحراف یا زمان انقیادش، که دیگر نمی شود مورد تایید قرار بگیرد، چون

وقتی کسی بیاید این کارها را بکند و هر دروغی را هم به امام بدهد، آیا روایتی را که نقل می‌کند از موسی بن جعفر، از امام رضا که دیگر نقل نمی‌کند چون امام رضا را قبول ندارد، پس آن روایتی که از موسی بن جعفر نقل می‌کند آن روایت را در زمان تثبیتش نقل می‌کند یا در زمان انحرافش دارد نقل می‌کند! از این نقطه نظر روایات لکل شهر عمرة، این بلا معارض در مورد عمره مفرده در ماه به حال خودش باقی می‌ماند.

اگر بخواهیم روایت را حمل به صحت بکنیم این روایت باز این است که لکل عشرة ایام عمرة از ناحیه شارع تکلیف نشده است، وقتی که تکلیف نشده لذا فقط جنبه حسن فاعلی دارد، اگر روایت، روایت موثقه بود، این قضیه حسن فاعلی در آنجا مطرح می‌شد، حالا که این روایت، روایت نسبت به زمان وثاقت یا عدم وثاقت مشتبه و مشکوک است.

بنابر این مجتهد باید چه کار کند؟ مجتهد در اینجا باید صریحاً فتوا به فقط وجوب یا استحباب یک عمره در یک ماه بدهد؛ وجوب در صورتی که از خارج از مکه بخواهد وارد بشود و استحباب بنابر این که در خود مکه باشد، آمده عمره را انجام داده و بعد ماه شعبان می‌رسد و هنوز از مکه خارج نشده خب یک عمره هم برای ماه شعبان انجام می‌دهد، یا وجوب عمره یا استحباب عمره و نمی‌تواند در این حال مجتهد [غیر از این را] به مقلد بگوید.

من اشتباه کردم آن مرتبه قبل گفتم انسان

می‌تواند که در صورت اصرار بگوید [که بعد از عشره می‌توان عمره انجام داد]، آن را من بنا بر فرض گذاشتم. ولی گفتم که حالا به خود ادله که برسیم آنجا باید بگوییم، با توجه به این مطلب و به ادله، فقط و فقط تنها راه منحصر بفردی که برای مجتهد در فتوا و استنباط می‌ماند این است که فتوا به وجوب یا به استحباب عمره مفرده برای هر یک شهر بدهد و لا غیر، این که عشرة ایام را بیاید بگوید اگر خیلی دلت می‌خواهد، اگر خیلی اشتیاق داری، انجام بده مجتهد جایز نیست این مطلب را بگوید! فقط می‌تواند این را بگوید. چون بیش از این در اینجا ما نمی‌توانیم استفاده و استنباط کنیم.

حالا از کجا این قضیه درآمده و این عمره مفرده را همین‌طور آقایان به طور مکرر می‌روند انجام می‌دهند بنده دیگر نمی‌دانم! ادله همین است که در اینجا ذکر کردیم، البته تقریرات را رفا برون مطالعه بکنند ببینند که آیا نسبت به این مطلبی هست؟ آنچه که هست، فقط همین روایت علی بن ابی حمزه است، دلیل غیر از این نیست. که قدرت مقاومت و تعارض در قبال این همه روایاتی که مربوط است را ندارد. این نحوه بیانی که ما نسبت به تفسیر و توضیح تاریخی روایات عمره کردیم این مطلب را می‌رساند که ائمه علیهم السلام خودشان عمره مفرده مکرره در ماه انجام نمی‌دادند و اصحاب آن‌ها هم عمره مفرده مکرره انجام نمی‌دادند.

تلمیذ: خود پیغمبر اکرم سه عمره مکرره در ماه ذی القعدة انجام دادند به صورت متفرقه.

استاد: نه، در ماه ذی القعدة ولی هر کدام در یک سال، در یک ماه نداریم، هر کدام در یک سال این‌ها داریم که حتی ائمه هم، امام صادق هم داریم که حضرت هم همین‌طور بود، عمره انجام دادند منتها در سنوات مختلف واقع شده بود، در ماه ذی القعدة واقع شده بود، درست شد؟

پس بنابراین ما هیچ دلیلی برای جواز عمره متکرره مفرده پیدا نکردیم و اتیانش موجب اشکال خواهد بود.

تلمیذ: نسبت به علی بن ابی‌حمزه، مشهور آقایان این است که فساد عقیده را مضرّ به وثاقت نمی‌دانند.

استاد: آقایان بیخود همچنین چیزی دارند! آن کسی که بلند شود بیاید بگوید که امام رضا، امام نیست، دروغ به این بزرگی، آدم لبو فروش که نبوده که این حرف را می‌زند وکیل موسی بن جعفر بوده!

تلمیذ: بنی‌فضال را همه عمل می‌کنند با این که فساد عقیده هم داشته؟!!

استاد: بنی‌فضال فساد عقیده داشته، عرض کردم در چه زمانی این مطلب گفته شده؟ ما روایات علی بن ابی‌حمزه را قبول داریم اما این روایاتی را که در زمان انقیادش باشد، خود نفس اتصال این شخص خودش مبرر است. مثل این که افرادی که در آن زمان هستند نقل کنند که ما در زمان موسی بن جعفر این مطلب از علی بن ابی‌حمزه شنیدیم، این اشکالی ندارد، ایراد من در این جا این است علی بن ابی‌حمزه اگر در زمان امام رضا در آن موقع بیاید یک روایتی نقل بکند

و در کتبش هم ننوشته که این روایت ده سال پیش
و در زمان موسی بن جعفر بوده، شما روی چه
حسابی و روی چه اعتبار و دلیل رجالی می‌توانید
روایت او را قبول کنید؟

تلمیذ: بعض حضرات می‌گویند که افراد وقتی
فساد عقیده پیدا می‌کردند و جدا می‌شدند، مطرود
می‌شدند مثل شلمغانی، بعد می‌پرسیدند که کتب
آن‌ها را چه کنیم، که نوعاً می‌گفتند: خذ بما رووه
و ذروا مارئوه.

استاد: کتب، یعنی این‌ها از قبل بوده، یعنی
این‌هایی که قبلاً در کتاب‌هایشان نقل کردند مثل
بلالی و هلالی و یا مثل شلمغانی و یا فرض کنید
مثل علی بن ابی حمزه یا ... این افراد که در
کتاب‌های خودشان - منظور از کتاب‌ها نوشته
است، نوشته، جزوه، منظور این است - در
جزوات خودشان در آن‌ها آن مطالبی که در آن
زمان نوشتند و برای اصحاب هم نقل کردند، خب
آنها را نقل بکنید و آن‌هایی که بعداً نقل می‌کنند
را نقل نکنید.

اما صحبت ما این است که این روایتی که
الآن این فرد دارد از موسی بن جعفر نقل می‌کند،
آیا جزو همان‌هایی است که در زمان موسی بن
جعفر نوشته یا بعداً گفته است، با توجه به این
مسأله که غیر از روایت علی بن ابی حمزه، نه
در زمان امیرالمؤمنین، نه در زمان امام رضا،
نه در زمان امام صادق، نه در زمان موسی بن
جعفر، یک روایت عشرة ایام نداریم، این چطور
آمده گفته عشرة ایام؟ آخر اگر قرار بر این باشد
که عشرة ایام جایز باشد ولو به نحو حسن فاعلی

نه به نحو حسن فعلی که در خود فعل این هست
 خب امام رضا هم می‌گفتند که عشرة ایام، اگر
 دلت می‌خواهد برو انجام بده، تشریحش یک ماه
 است اما اگر خیلی دلت می‌خواهد و راه خیلی
 زیادی آمدی و دلت برای عمره لک زده، برو
 انجام بده! و مثلاً عمره را انجام بده، نه امام رضا
 فرموده، نه موسی بن جعفر، نه امام باقر، نه امام
 صادق، نه امیر المؤمنین، هیچ کدام از روایتی که
 از ائمه در دست ما است این مطلب را ندارد، این
 علی بن ابی از کجا این را نقل کرده؟ این قضیه
 خب برای ما مشکوک می‌شود که نکند از خودش
 در آورده، که این اصلاً از موسی بن جعفر نقل
 نکرده بعداً آمده گفته، خب از این‌ها در می‌آمدند.
 یعنی ببینید وقتی که یک شخصی فساد و
 انحراف پیدا می‌کند آن انحراف یک وقت بر
 اساس جهل است، بر اساس جهل است نمی‌فهمد.
 اما یک وقتی بین مرحوم آقا - من بودم - و
 مرحوم علامه طباطبایی صحبت راجع به
 محی‌الدین شد، که مثلاً محی‌الدین خب یک
 مطالبی دارد که مطالب موافق با اهل تسنن و
 این‌هاست، مرحوم آقا می‌فرمودند که ممکن است
 ما بگوییم که اصلاً در مقام استضعاف محی‌الدین
 این حرف را زده ولی بعداً دیگر در اواخر عمر
 قضیه‌اش فرق کرده بود، توجه می‌کنید؟ مسأله
 تفاوت کرده، مرحوم علامه می‌گفتند که آخر ما
 استضعاف را راجع به محی‌الدین می‌توانیم
 بپذیریم؟¹ خب محی‌الدین بگوییم استضعاف

¹ روح مجرد ص 435.

دارد، آخر اگر او مستضعف است پس بقیه چه هستند؟ بقیه شوت هستند؟! ولی حق مطلب این نیست، ببینید ما می‌گوییم محی‌الدین یک شخصیتی است که فتوحات دارد، یک شخصیتی است که فصوص دارد، یک شخصیتی است که مطالبی را که مطرح کرده اصلاً کی آمده یک همچنین مسائلی را باز کرده؟ ولی الآن ما داریم به این محی‌الدین نگاه می‌کنیم از دیدگاه یک فرد، ولی تاریخش را ما نداریم، ما توجه به او نمی‌کنیم.

محي‌الدینی که پنجاه سالش بود و محی‌الدینی که چهل سالش بود، محی‌الدینی که شصت سالش بود، این‌ها همه محی‌الدین بودند اما محی‌الدین در چه زمانی و با چه مطالبی! ما می‌گوییم محی‌الدین گفته، شاید محی‌الدین در سی سالگی گفته، خب خیلی فرق می‌کند تا محی‌الدینی که در سن هفتاد سالگی آمده یک همچنین مطالبی را گفته، مرحوم آقا این را می‌خواستند به مرحوم علامه طباطبایی مطرح بکنند که محی‌الدین که این حرف‌ها را زده در یک سنینی زده که از او استضعاف برمی‌آید، منتها شما الآن یک نگاه به محی‌الدین می‌کنید می‌گویید آقا این‌جا این حرف را زده، خب همین محی‌الدین کتاب دارد و این کتاب را در زمان‌های مختلف دارد، لعل اینکه بعداً مطلب برایش روشن شده باشد و این مطلب را دیگر در آن‌جا نگفته.

علی بن ابی‌حمزه یک آدمی است و یک فردی بوده که تا اواخر عمرش وکیل موسی بن جعفر بوده، چند سالی بوده در زمان امام رضا که بعداً

هم خب به درک واصل شد. و آن جریان شخصی که مدینه خدمت حضرت آمد و حضرت فرمودند امروز مُرد و نکیر و منکر از او راجع به ائمه پرسیدند و وقتی که به من رسید نتوانست جواب بدهد همچنین با گرز توی سرش زدند که شرق و غرب عالم را این صدا پر کرد¹، پناه بر خدا! پناه بر خدا!

تلمیذ: چون در کتب اصحاب نقل شده دلیل بر این نیست که در آن زمان گفته؟

جواب: ببینید صحبت و عرض بنده این است، در بحث اجماع هم نقل کردم، الآن یکی از علماء، فرض کنید یک شخص فقیه می‌گوید: که در فلان قضیه مسأله اجماعی است. بعد از هزار و چهارصد سال از زمان پیغمبر آقا گفته؛ فلان مسأله اجماعی است، فرض کنید آقای فلان در فلان کتابش گفته که این مسأله اجماعی است. خب می‌گوییم این از کجا نقل کرده؟ این که می‌گوید اجماعی است این که از همسایه خودش خبر ندارد که در خانه همسایه گرسنه است و یا سیر می‌خوابد این از کجا می‌گوید که این حکم، حکم اجماعی است؟ می‌گوییم خب رفته از فلان کتاب نقل کرده، پس خیلی خب بنابر این تو نشنیدی، تو بلند نشدی که ساکت را در دستت بگیری و در کوچه و ده کوره و پس کوره راه بیفتی همه را سؤال بکنی و از همه جا بپرسی.

خیلی هم بپرسی می‌گویند آقا ما اصلاً نمی‌دانیم باید برویم به مدارکش مراجعه کنیم،

¹ مناقب آل ابی طالب ، ج 4 ، ص 365.

اجماعیات این طوری است دیگر. این اشکالی که شما می‌کنی آنجا من این قضیه را توضیح دادم، وقتی که بلند می‌شویم و می‌گوییم از فلان کتاب نقل کرده، من باب مثال فرض کنید که از کتاب ریاض از مرحوم سید علی صاحب ریاض که گفته مسأله اجماعی است، این را نقل کرده، بلند می‌شویم می‌رویم خب پس تا صاحب ریاض ما کسی را ندیدیم، بلند می‌شویم سراغ صاحب ریاض، آن هم از یک شخص دیگری نقل کرده اجماعی است، وقتی که آخر قضیه را نگاه می‌کنیم می‌بینیم که آقا یک نفر گفته آن هم شیخ طوسی، والسلام.

یک نفر آمده فتوا داده بقیه هم به خاطر احترام و ترس از شیخ طوسی حرف نزدند و این شد قضیه اجماعی. این کجایش اجماعی است؟ می‌گوید آقا این اجماعی است.

ببینید وقتی ریشه‌یابی می‌کنید اصلاً یک مورد اجماع هم وجود ندارد، تمام. همه اجماع‌ها کشکی و پشمکی است، هیچی ما نداریم، تمام قضیه این است.

الآن می‌گوییم که علما این را آمدند نقل کردند، علما هم مثل بنده و شما، آمده دیده فلان قضیه را علی بن ابی حمزه نقل کرده، آمده صاف این را برداشته در کتابش نقل کرده است. نرفته دنبال این که آیا علی بن ابی حمزه چه تاریخی این را نقل کرده، در کدام کتابش نقل کرده، اگر من باشم بخواهم یک کتاب بنویسم، روایت علی بن ابی حمزه را نمی‌آورم، یک وقتی در مقام اجتهاد هست، علی بن ابی حمزه که هیچ اگر شمر و یزید

هم نقل بکنند باید شما ببینید که چه گفتند، آن در مقام اجتهاد است. یک وقتی نه شما می‌خواهی یک مطلبی را برای مردم بیان بکنید، وقتی که می‌خواهید بیان بکنید یک کتاب، کتاب روایی است برای چه روایتی را که نسبت به او یقین ندارید می‌آورید؟ برای چه می‌آورید؟

مثل فرض بکنید این‌هایی که کتاب بر می‌دارند می‌نویسند، صحیفه سجادیه نوشته خودش می‌گوید که این روایت را من ندیدم، این دعا را از امام سجاد علیه السلام ندیدم، یک شخصی در فلان کتاب گفته این روایتی و دعایی است که جعل کرده ولی ما ندیدیم، تو که خودت می‌گویی من این دعا را ندیدم برای چه این را در صحیفه سجادیه می‌آوری؟ این چه مرضی است؟ که هزارتا شبهه و فلان و این حرف‌ها بیندازیم که این روایت را فلان شخص، این دعا را فلان شخص نقل کرده و به احتمال زیاد دعایش هم دعای من درآوردی است، از خودش دعا درآورده، تو که خودت نسبت به این مسأله می‌دانی که این دعا، دعای مجعول است، دیگر آوردنش در صحیفه سجادیه یعنی چه؟ این چه معنا دارد؟ علمایی که آمدند این روایت را نقل کردند، آیا پیگیری کردند این روایت یا ریشه‌اش به کجا رسیده؟ یا صرف این‌که علی بن ابی حمزه نقل کرده از موسی بن جعفر لکل شهر عمرة و فی عشرة ایام عمرة را برداشته آورده و شما در این‌جا می‌گویی که آقا فلان شخص در کتابش آورده، خوب آورده باشد، خوب الآن ما داریم می‌آوریم دیگر، الآن وسایل الشیعه نوشته شیخ

حر عاملی است، برای سیصد سال پیش است، ما الآن مطلبی که شیخ حر عاملی در سیصد سال پیش نوشته داریم می‌خوانیم و داریم چه کار می‌کنیم؟ رد می‌کنیم، گرچه این را در سیصد سال پیش نوشته ولی الآن وقتی که ما نگاه می‌کنیم دیگر به سیصد سال پیش نگاه نمی‌کنیم ما این را به هزار و دویست سال پیش برمی‌گردانیم، در هزار و دویست سال پیش، که این روایت نقل شده، این روایت به چه صورتی نقل شده؟ صحبت ما این است.

لذا بنابراین هر روایتی که در کتب، صدوق گفته باشد یا شیخ گفته باشد، یا کسانی دیگر گفته باشد روایت‌ها مورد توجه نیست، لذا خودش باید برود و ببیند، که اگر الآن موسی بن جعفر در این جا بودند و ما از حضرت سؤال می‌کردیم که؛ یابن رسول الله شما این روایت را به علی بن ابی حمزه فرمودید یا نه؟ شاید حضرت بگویند که اصلاً من نگفتم، از خودش درآورده. چه دلیلی داریم؟ صحبت من این است، با وجود این همه روایات چرا فقط موسی بن جعفر باید این حرف را بزند؟ چرا امام رضا نباید بگوید؟ چرا امام صادق نباید بگوید؟ چرا امیرالمؤمنین نباید بگوید؟ این همه روایاتی که داریم، فقط از میان این‌ها موسی بن جعفر باید بگوید که فی کل عشرة ایام عمرة، این‌که برای انسان شبهه جدی ایجاد می‌کند که این روایت شاید روایت، روایت مدخوله باشد.

تلمیذ: پس بحث حسن فاعلی هم زیر سؤال می‌رود؟

استاد: بله دیگر، یعنی بر فرض اگر هم ما بپذیریم که این روایت، روایت صحیحه و موثوقه هست این به حسن فاعلی برمی‌گردد نه به حسن فعلی، و در حسن فاعلی هم باز ما نمی‌توانیم به افراد بگوییم، یعنی بله اگر این ثابت بشود که این حکم و مسأله مربوط به حسن فاعلی بوده، مجتهد در مقام بیان حکم نمی‌تواند بگوید، اگر مکلف و سائل اصرار کرد که آقا این همه آمدیم، می‌گوییم خیلی خب اگر می‌خواهی برو یکی انجام بده، ولی الآن هنوز در اصل قضیه عرض کردیم محل حرف است.

تلمیذ: چطور يك فاعلي مي‌تواند خلاف این عمل مستحبی مؤکده را انجام دهد؟ بیاید با حسن فاعلي انجام دهد؟

استاد: آن روز هم عرض کردم، این مطالب موارد مختلف است، یک مورد هست که انجامش احتمال خطر است، آنجا شارع می‌آید صاف می‌ایستد و می‌گوید که انجام بدهی باطل است، یک چیزهایی مثل سلام در حمام، یا نماز در حمام، صلاة فی الشوارع و امثال ذلک که در عین این که این‌ها مکروه هستند لاتصل فی الحمام یا و لا تسلم علی من فی الحمام و امثال ذلک، ولی در عین حال آن نماز مبری ذمه می‌شود و احتیاج به قضا ندارد یا رد سلام واجب است.

و اگر یک فعل واجب نباشد، یعنی تکلیف نباشد، این چه صورت دارد؟ این معنایش این است که مطلب به آن کیفیت، یعنی از نقطه نظر داعویت در آن حد از تحذیر نیست، در آن حد نیست و شارع یک مقداری در این جا فرجه داده،

یک مقداری فرصت داده، گفته نکن اما اگر هم کردی من عقابت نمی‌کنم، بلکه به‌خاطر آن نیتی هم که داری یک ثوابی هم به تو می‌دهم، آن وقت در این‌جا افراد مختلف هستند، در یک همچنین صورتی، وقتی که شخص نسبت به ملاکات و نسبت به مناطات و نسبت به ادله مشرف باشد آن دیگر نباید بیاید انجام بدهد و این‌ها مربوط می‌شود به عوام، عوامی که آمدند و دلشان می‌خواهد که یک عمره دیگر انجام بدهند و مثلاً فلان کس سفارش کرده و بخواهد از این‌جا برود و با یک دل چرکینی از این‌جا برود شارع می‌گوید خیلی خوب، خیلی دلت می‌خواهد برو یک عمره هم بعد از عشرة ایام انجام بده، توجه کردید؟

افراد در این‌جا مختلف‌اند و الا نه امام انجام می‌داده و نه اصحاب امام انجام دادند و علی بن ابی حمزه هم که آمده سؤال کرده آن را حالا ممکن است که برای افراد دیگر بپرسد، خودش انجام ندهد ولیکن برای افراد دیگر که مورد سؤال واقع می‌شوند. توجه می‌فرمایید؟ این است. اشکال بنده در این‌جا این است با وجود این همه روایات متعدده از ائمه متفاوت، این روایت علی بن ابی حمزه این‌جا چه کار می‌کند؟ این اشکال بنده است، اگر قرار باشد بر حُسن فاعلی خب آن‌ها هم همین حرف را می‌زدند، حسن فعلی که اصلاً ندارد، اگر قرار بر این باشد که تجویز و ترخیصی در این زمینه باشد خب چرا امام رضا نفرموده؟ چرا امام صادق نفرمودند؟ در حالتی که در عمره همه مبتلا به هستند چیزی

نیست که فقط اختصاص به یکی داشته باشند همه می‌خواهند و مورد توجه همه هست و همه اشتیاق دارند برای این مطلب و این قضیه.

می‌بینید این‌ها نکات دقیق استنباط است، نکات دقیق استنباط این است که انسان چطوری از لابه‌لای ادله بتواند آن منظور و آن مقصود و آن فهم کلام را در بیاورد.

یکی از مواردی که بنده پیگیرش بودم و الآن هم یک مقداری روی این قضیه سروصدا شده، همین قضیه گرفتن اربعین برای متوفی است، درست شد؟ خب یکی از چیزهایی که من در آنجا آوردم¹ و خب مسأله جدی است، اربعین یک مسأله‌ای است که مورد رغبت و اشتیاق همه افراد است، هر کسی که عزیزی را از دست داده باشد دلش می‌خواهد در هفتش، در اربعینش مجلس بگیرند و ذکر بکنند و سر سالش چه‌کار بکنند، الآن که دیگر هفتاد سالش گذشته استخوانش پوسیده که هیچ مورچه‌ها همه را برداشتند بردند، تازه برمی‌دارند ذکری ثنویه، نمی‌دانم، چهل سال، بیست سال، سی سال، صد سال، پانصد سال، از همین چیزها می‌گیرند! بابا تمام شده رفت دیگر، چیست هر سال و هر سال و هر سال. توجه می‌کنید؟

خب این یک صحبت و این یک مسأله است که یکی ممکن است بگوید آقا در زمان سابق بوده، اگر در زمان سابق بوده اولاً در تاریخ ذکر می‌شد، چطور همه جریانات در تاریخ ذکر شده،

¹ 1 کتاب اربعین در فرهنگ شیعه

همه ارتباطات ذکر شده، همه جنگ‌ها ذکر شده، همه سنتها، چه سنتهایی که بوده و از بین رفته، سنتهایی که تا الآن هست همه این‌ها ذکر شده، فقط این یکی ذکر نشده؟ یعنی مهمترین مسأله‌ای که متداول اجتماع است مسأله همین مرگ و میر است، پدرش مُرده، مادرش مُرده، رفیقش مُرده، نمی‌دانم فلان شخص بزرگ مُرده، فلان صحابی مُرده، فلان عالم مُرده، فلان فقیه مُرده، فلان حکیم مُرده، خب این‌ها همه چه هستند؟ همه متداول است، صحبت در این است اگر که اربعین در گذشته بوده، چرا ما در تاریخ یک مورد نداریم که برای یک شخصی اربعین گرفتند! نه برای ائمه داریم، نه برای پیغمبر، یک آقای فرموده و گفته که برای پیغمبر و ائمه بوده ولی آن‌ها از بین رفته! ¹

من یک نامه‌ای نوشتم برایشان گفتم که لطفاً دلیلتان را بفرمایید که ما راجع به این‌که نوشتم در چاپ‌های بعد اصلاح بشود، هیچ وقت جواب نخواهد داد، معلوم است دیگر خب نیست دیگر، کجاست؟! امام حسین مهمتر بود یا پیغمبر مهمتر بود؟ چطور برای امام حسین مانده برای پیغمبرش نمانده؟ چرا نمانده؟ چرا ما باید این‌طور صحبت کنیم! چرا؟ چرا آن که بوده نباید به مردم بگوییم؟

سوال: دلیل بر حرمت می‌شود؟

جواب: بدعت است، ببینید صحبت در این است اگر در مسأله اربعین استحابی باشد، باید

¹ اربعین در فرهنگ شیعه

ائمه بیان کنند، یک درصد هم باشد باید ائمه بگویند، چرا نکردند؟ قطعاً تا در گرفتن اربعین [برای غیر سیدالشهدا] مبعوضیت نباشد این طور نبود، آخر یک روز و دو روز نبوده، دویست و هفتاد سال، نزدیک سه قرن ما زمان ائمه داشتیم، یک اربعین نه برای خودشان و نه برای اصحابشان بوده! مگر یک همچنین چیزی می شود؟ مگر ما کاه خوردیم؟ مگر کاه خوردیم کسی که بردارد بگوید: آقا اشکال ندارد. خب اگر اشکال نداشت انجام می دادند!! آقا راجع به صفوان بن مهران اربعین گرفتند، راجع به امام رضا اربعین گرفتند؟ راجع به امام سجاد اربعین گرفتند؟ این که نبوده، یعنی چه؟ یعنی این کار مورد رضای پروردگار نبوده است.

الآن در شیعه نه در اهل تسنن، آنها به سنت پیغمبر عمل می کنند الحمدلله، در شیعه این شده جزو سننی که کسی که انجام ندهد از جامعه طردش می کنند! طرف رفته بالای منبر گفته آقا ما اربعین نداریم پیغام به او دادند که اگر این دفعه این حرف را بزنی می گوئیم که دیگر دعوتت نکنند!! این چه وضعی است؟ پیغام دادند این دفعه اگر بخواهی این حرفها را بزنی می گوئیم دعوتت نکنند، خب یعنی بر خلاف سنت پیغمبر ما باید عمل کنیم؟ برخلاف ائمه؟!

پیغمبر سنتش این است که فرمودند که سه روز از عزا که گذشت دیگر لباس عزا را در بیاورید، آقا بردارید بروید نگاه بکنید¹، لباس

¹ اربعین در فرهنگ شیعه ص 83

عزا باید درآورده بشود و بروید زندگی عادی بکنید، الآن هفت می‌گیرند، خب حالا هفت هم خلاف است، امّا دیگر اربعین که دیگر روایت داریم اربعین برای امام حسین، که علامت شیعه هست، زیارت اربعین تأکید به اربعین، چرا برای امام سجاد نیست؟ چرا برای امام باقر نیست؟ چرا نیست؟ خب این دلالت بر این نمی‌کند که این امر مبعوض است، اگر مبعوض نباشد حداقلّ مباح باشد، ما نمی‌گوییم مستحب، خیلی خب اگر گرفتند خب می‌گوید این امر مباح است دیگر مباح است می‌گیریم! کسی به او اعتراض نباید بکند، امّا این که تا به حال نیست، این معلوم می‌شود یعنی مبعوضیت دارد، آن وقت این می‌شود چه؟ این می‌شود خلاف سنت، خلاف سنت هم باشد آن وقت دیگر مسأله مشکل می‌شود.

سنت همین است که پیغمبر فرمودند سه روز. آمدند منزل عبدالله و جعفر طیار و دیدند سیاه پوشیدند و حضرت فرمودند دیگر از سه روز دیگر بیشتر عزا نگیرید¹، الآن می‌آیند تا چهل روز همه سیاه می‌پوشند، مجالس عروسیشان تعطیل، عروس و داماد منتظر عروسیشان هستند یکی می‌میرد، می‌زنند توی سرشان ای وای! بدبخت شدیم، بیچاره شدیم، این مُرد!! اگر خانواده، کلنگی هم زیاد داشته باشد که دیگر واویلا، دیگر واویلا که حالا بیست روز نگذشته آن یکی دراز می‌شود، خب این می‌شود چهل روز و آن هم بیست روز، شصت روز می‌رود،

¹ اربعین در فرهنگ شیعه ص 85 به نقل از المحاسن، ص 419، حدیث 192.

نزدیک‌های تمام شدن، یکی دیگر رو به قبله! این بدبخت‌ها همین‌طور، باید به انتظار بمانند و به عزرائیل بگویند بابا یک خورده دست نگهدار برو جاهای دیگر! فقط به فامیل ما چسبیدی، یکی‌یکی داری به خط می‌کنی، بگذار خَر ما از پل بگذرد آن وقت خواستی بیا سراغ همه، از پیر و جوان ترتیب همه را بده! این‌ها همه غلط است آقا، غلط، غلط است، خلاف، خلاف است، حق با این‌هایی است که به سنت عمل می‌کنند. تا کی ما باید در این خرافات و این مسائل بمانیم!!

اللهم صل علی محمد و آل محمد